

نقش گروه‌های مرجع در تعالی و انحطاط جامعه از دیدگاه امام خمینی ؛ (مطالعه موردی: حاکمان و عالمان)

دریافت: ۱۴۰۱/۵/۳ تأیید: ۱۴۰۱/۸/۲۹ علی اکبر عالمیان*

چکیده

گروه‌های مرجع به عنوان سرمایه‌های اجتماعی یک جامعه نقش فراوانی در انحطاط و رشد جوامع دارند. این تحقیق که به روش توصیفی - تحلیلی به نگارش در آمده است، در پی تبیین نقش این گروه‌ها و مشخصاً نقش حاکمان و عالمان در تعالی یا انحطاط جامعه از دیدگاه امام خمینی است. نتیجه این پژوهش این که حاکم صالح که مصداق بارز آن ولی فقیه است، موجب ترقی و اصلاح جامعه شده، طاغوت و استعمارگری را دور و دیکتاتوری و استبداد را نفی می‌کند. حاکمان ناصالح نیز با ایجاد «قرنطینه سیاسی» (استبداد)، قدرت خلاقیت یک جامعه را از بین برده و موجب عقب‌ماندگی آن می‌شوند. عالمان صالح نیز با مسؤولیت‌پذیری در برابر دین و جامعه (بیداری جامعه)، نقش معتنا بهی در تعالی جامعه دارند؛ همان‌گونه که عالمان ناصالح؛ چه در حوزه (روحانی‌نماها و آخوندهای درباری) و چه در دانشگاه (روشن‌فکران غرب‌زده و اساتید منحرف) نقش فراوانی در انحطاط جامعه دارند. افزون بر این موارد، امام خمینی 1 نقش سکوت نخبگان در انحطاط جامعه را با تمسک به سه روی کرد فقهی، سیاسی و فرهنگی و تمدنی مؤثر می‌داند.

واژگان کلیدی

امام خمینی 1، گروه‌های مرجع، تعالی جامعه، انحطاط جامعه

* دانش‌آموخته حوزه علمیه و دکتری تاریخ اهل بیت 7 جامعة المصطفی العالمیه: najva110@gmail.com

مقدمه

انسان‌ها در شکل‌دهی به نگرش‌های خود، بیش از آن‌که به خود متکی باشند، به گروه‌هایی که با آنان در ارتباط‌اند، تکیه دارند. این گروه‌ها همان گروه‌های مرجع نام دارند. گروه‌های مرجع در فرهنگ‌سازی آحاد جامعه نقش مهمی دارند و در خط‌دهی فکری، مادی و معنوی جامعه نقش کلیدی را ایفا می‌کنند.

در این تحقیق در صدد اثبات این مدعا هستیم که گروه‌های مرجع به علت میزان نفوذشان در جوامع که ابعاد سیاسی، اجتماعی، نظامی، فرهنگی و علمی را شامل می‌شود، توانایی فراوانی در تعالی و یا سقوط جامعه دارند. از مهم‌ترین گروه‌های مرجع در جامعه، حاکمان و عالمان می‌باشند که در بعد سیاسی و فکری و فرهنگی جامعه تأثیرگذار هستند. در تحقیق حاضر می‌کوشیم تا با تکیه بر دیدگاه‌های امام خمینی¹ چگونگی نقش این دو دسته از گروه‌های مرجع در تعالی یا انحطاط جامعه را بررسی کنیم. در واقع تحقیق حاضر در صدد پاسخ به این پرسش است که از دیدگاه امام خمینی¹ نقش حاکمان و عالمان در تعالی و انحطاط جامعه چگونه ارزیابی می‌شود؟

در این مورد لازم به ذکر است که از میان گروه‌های مرجع می‌توان به موارد دیگری نیز اشاره کرد و همین می‌تواند یک موضوع پیشنهادی برای محققینی باشد که علاقه‌مند به تبیین دیدگاه‌های بنیان‌گزار فقید جمهوری اسلامی هستند. حاکمان به معنای مدیران و گردانندگان جامعه و عالمان به عنوان فرهیختگان و نخبگان جامعه که اداره فکری جامعه را در دست دارند، از مؤثرترین گروه‌هایی هستند که تأثیرات فراوانی در جامعه دارند و بررسی نقش آنان در رشد یا سقوط جامعه مهم به نظر می‌رسد. در باره پیشینه بحث نیز گفتنی است که تا حدود بسیار فراوانی بکر است و کم‌تر در این مورد کار شده است. گرچه در مورد «گروه‌های مرجع» مقالاتی؛ مانند «درآمدی بر مصادیق و شاخص‌های گروه‌های مرجع در قرآن کریم» (میرسندسی و احمدزاده، ۱۳۹۶، ش ۹۲، ص ۱۲۹-۱۰۱) و مقاله «گروه‌های مرجع در جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی با تأکید بر نظریه‌های مرتن و فستینگر» (صدیق سروستانی و هاشمی، ۱۳۸۱، ش ۲۰، ص ۱۶۷-۱۱۴) نوشته شده

است، اما این دو مقاله در مورد مسأله «گروه‌های مرجع» با موضوعات گوناگون است و ارتباطی با پژوهش حاضر ندارد.

از این رو، بحث حاضر، از جهاتی بحثی جدید و نوآورانه به شمار می‌آید. تطبیق تئوری «گروه مرجع» با دو گروه مؤثر از دیدگاه یک اندیشمند بزرگ و بررسی نقش آنان در رشد یا سقوط جامعه از جمله نظریات نوآورانه به شمار آمده و تقریباً می‌توان گفت که نظریه رقیب وجود ندارد.

مفاهیم

در زمینه توضیح اصطلاحات و مفاهیم، با گروه‌های مرجع، انحطاط و تعالی مواجه هستیم که هر کدام را توضیح داده و مورد بررسی قرار می‌دهیم.

گروه‌های مرجع

گروه‌های مرجع که به گروه‌های داوری و استنادی نیز معروف هستند (وثوقی و نیک‌خلق، ۱۳۷۰، ص ۲۰۹)، به گروه‌هایی گفته می‌شود که در فرهنگ‌سازی آحاد جامعه نقش مهمی دارند و در خط‌دهی فکری، مادی و معنوی جامعه نقش کلیدی را ایفا می‌کنند. به دیگر سخن، افراد یک جامعه می‌کوشند خود را با افرادی که عقاید و عمل کرد آن‌ها را قبول داشته و الگوی جامعه می‌دانند، مقایسه کرده و الگوگیری کنند. این افراد یا گروه‌های مورد مراجعه که از آن‌ها پیروی می‌شود، «گروه‌های مرجع» نامیده می‌شوند.

اولین شخصی که نظریه گروه‌های مرجع را مطرح کرد، یک روان‌شناس اجتماعی به نام «هیمن» بود که در تعریف این اصطلاح می‌گوید:

انسان‌ها در شکل‌دهی به نگرش‌های خود بیش از آن‌که به خود متکی باشند، به گروه‌هایی که با آن در ارتباطند، تکیه دارند (صدیق سروستانی و هاشمی، ۱۳۸۱، ش ۲۰، ص ۱۵۲).

«نیوکمب» نیز یکی دیگر از روان‌شناسان اجتماعی است که در باره تئوری فوق‌الذکر به تحقیق پرداخته است. به اعتقاد وی، نقش گروه‌های مرجع در

شکل‌گیری دریافت‌ها و تغییر نگرش‌های افراد، مهم و تعیین‌کننده است (همان، ص ۱۵۳). «رابرت کی. مرتن» یکی دیگر از جامعه‌شناسان معروف نیز در تعریف این اصطلاح، بر همین موضوع تأکید می‌کند (همان، ص ۱۶۰).

به عبارتی دیگر، گروه‌های مرجع، گروه‌هایی هستند که برای افراد جامعه؛ چه به صورت فراگیر و چه به صورت صنفی از نظر فکر و اندیشه و عمل، الگو و مرجع هستند. بر همین اساس، یک فرد معیارهای گروه را برای ارزیابی جنبه‌های مختلف زندگی خود مهم می‌شمارد و برای اتخاذ تصمیم خاصی، ارزش‌های گروه را مد نظر قرار می‌دهد و بر اساس معیارها و ارزش‌های گروه، خود را مورد ارزیابی قرار می‌دهد و رفتار خود را به صورت مثبت یا منفی، در مسیر رفتار مورد قبول گروه، شکل می‌دهد (هلاکویی، ۱۳۵۶، ص ۵۶).

انحطاط

«انحطاط» از ماده «حَطَّ» به معنای فرو فرستادن چیزی از بالا به پایین تعبیر شده است (ابن زکریا، ۱۳۸۷، ص ۲۳۷). «حَطَّطَتِ الشَّيْءُ أَحْطَطَهُ حَطًّا = انزال الشَّيْءِ مِنْ عَلْوٍ». این کلمه از آنجایی که مصدر باب انفعال به شمار می‌رود و این باب نیز جهت مطاوعه (اثرپذیری) می‌باشد، به معنای قبول نزول و سقوط هم آمده است. به همین جهت، در بسیاری از کتاب‌های لغوی معتبر، به معانی گوناگونی از قبیل فرود آمدن، به پستی گراییدن، به کمی نهادن چیزی و... برای ترجمه و تبیین واژه «انحطاط» اشاره شده است (معین، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۳۷۰؛ عمید، ۱۳۳۷، ص ۲۰۸ و دهخدا، ۱۳۴۲، ج ۸، ص ۳۲۷). آنچه می‌توان از معنای لغوی این واژه استنتاج کرد و آن را در قالب تعریف اصطلاحی انحطاط مورد مذاقه قرار داد، «خارج شدن فرد و جامعه از مسیر سالم و حق و گرایش به سمت باطل و پستی که نتیجه آن چیزی جز سقوط همه‌جانبه نیست» می‌باشد. به دیگر سخن، انحطاط به معنای کج‌روی فرد و جامعه است که نتیجه آن چیزی جز سقوط نخواهد بود. سقوطی که در همه ابعاد سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، فرهنگی و...

معنا و مفهوم پیدا می‌کند. البته ذکر این نکته نیز ضروری به نظر می‌رسد که هرچند انحطاط و سقوط، از یک نظر با هم تفاوت دارند و انحطاط به معنای «پذیرش سقوط» و سقوط «نتیجه انحطاط» است، ولی عرف، این دو واژه را یکسان می‌پندارد و تفاوت چندانی میان این دو واژه قائل نیست. به عبارت دیگر، تلقی عرف از انحطاط، همان سقوط است. بر همین اساس، ممکن است مراد از سقوط در موضوع و عنوان طرح، مفهومی زاید بر انحطاط نباشد و تنها یک قید توضیحی به شمار آید. البته می‌توان «سقوط» را ناظر به نتیجه انحطاط هم تلقی کرد (رکن‌الدینی، ۱۳۸۳، ص ۲۲). در مجموع می‌توان گفت که انحطاط به معنای عقب‌ماندگی و انحراف از مسیر تعالی است که منجر به سقوط خواهد شد.

تعالی

«تعالی» نقطه مقابل «انحطاط» است. انحطاط، انسان را از رسیدن به هدف اصلی که همانا سعادت و کمال مطلوب است، باز می‌دارد و تعالی، انسان را در رسیدن به این کمال مطلوب، موفق می‌کند. مرز میان انحطاط و تعالی عبارت است از «صراط مستقیم» که مسیر حق و مرزی است که اگر انسان یا جامعه، ذره‌ای از آن منحرف شود، راه انحطاط را در پیش می‌گیرد که ضلالت و گمراهی است و اگر به سمت آن متمایل شود، راه تعالی را در پیش می‌گیرد و به هدایت می‌رسد (همان، ص ۳۳). صراط مستقیم، راهی است که به سعادت و فلاح یک جامعه منتج می‌گردد و جوامع بشری را از سیاهی‌های جهل و عناد و تباهی می‌رهاند.

نقش حاکمان و عالمان در تعالی و انحطاط جامعه

حاکمان به عنوان گروهی که تأثیرات سیاسی و اجتماعی فراوان در جامعه دارند و عالمان به عنوان گروهی که تأثیرات فرهنگی و فکری فراوان در جامعه دارند، به عنوان دو قطب تأثیرگذار یک جامعه، نقش زیادی در تعالی یا انحطاط آن جامعه دارند. علت آوردن این دو عنوان در کنار هم به خاطر میزان تأثیرگذاری آنان در دو عرصه یادشده است.

حاکمان

حاکمان به عنوان محور حکمرانی و سیاست‌گذاری جامعه، در هدایت یا انحراف جامعه نقش مؤثری را ایفا می‌کنند. بر این اساس، می‌توان به دو دسته حاکمان صالح و ناصالح اشاره کرد.

حاکمان صالح

بی‌گمان یکی از عوامل مؤثری که در اعتلای یک جامعه نقش معنابهی دارد، وجود رهبری صالح در رأس سکان حکومتی است. رهبر صالح، جامعه را به سمت صلاح و تعالی رهنمون می‌سازد.

امام خمینی¹ نیز وجود حاکمان صالح را عامل تعالی جامعه می‌شمرد. از نگاه وی مصداق بارز حاکم صالح، ولی فقیه است، از این رو، امام جهت تبیین جایگاه حاکمان صالح و مصداق بارز آن؛ یعنی «ولایت فقیه» ابتدا به احیای خاستگاه الهی دولت می‌پردازد.

وی با مطرح کردن دیدگاه‌هایی نظیر:

کسی جز خدا حق حکومت بر کسی ندارد (امام خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۸۴) و جز سلطنت خدایی، همه سلطنت‌ها برخلاف مصلحت مردم و جور است و جز قانون خدایی، همه قوانین باطل و بیهوده است (همان، ص ۱۸۶).

بر «خاستگاه الهی حاکمیت و دولت» صحه می‌گذارد.

امام پس از بیان این موضوع، با اشاره به این نکته که:

حکومت به حکم عقل اختصاص به خدا دارد و اوست که بالذات اختیاردار آن می‌باشد، پس بهره هر کس از آن، به جعل و نصب الهی احتیاج دارد... (امام خمینی، ۱۳۷۴ (ب)، ج ۲، ص ۱۶۰).

پیامبر خاتم^۹ را به عنوان ادامه‌دهنده حکومت الهی و در واقع تبلور عملی دولت و حکومت الهی می‌داند:

خداوند پیامبر را برای رهبری و حکومت، نصب نمود و آن حضرت «جعل الهی» و از طرف خداوند، بر مردم حکومت پیدا کرد (امام خمینی، ۱۳۶۸، ص ۱۰۰).

امام خمینی، ولایت و امامت اهل بیت عصمت و طهارت : را در ادامه نبوت پیامبر دانسته و آن را استمرار حاکمیت الهی به عنوان تعالی بخش جامعه قلمداد می کند که این ولایت و حاکمیت تا زمان غیبت امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ادامه دارد. وی در دوران غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این پرسش را مطرح می نماید که آیا با شروع دوران غیبت، حاکمیت الهی نیز خاتمه می یابد (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۳۹).

امام در پاسخ به این شبهات، معتقد است که در عصر غیبت نیز حکومت لازم است و اگر خداوند شخص معینی را برای حکومت در دوره غیبت تعیین نکرده است، ولی آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) موجود بود؛ یعنی دو گوهر: «علم به قانون» و «عدالت» را برای بعد از دوران غیبت حضرت نیز قرار داده است و از این نکته نتیجه می گیرد که این دو خصلت در عده بی شماری از فقهای عصر ما موجود است (همان) و عملاً مسأله «ولایت فقها» را در امتداد حکومت نبوی ذکر می کند:

اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد به پاخواست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم ﷺ در امر اداره جامعه داشت، دارا می باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند (همان).

وی با ارائه مستندات روایی، با تثبیت این موضوع که «مرجع امور، علمای اسلامند» (همان) و «علما منصوب به فرمانروایی اند» (همان)، فقهای عادل را جانشینان رسول اکرم ﷺ دانسته (همان، ص ۴۸) و به این ترتیب بحث بسیار مهم «ولایت فقیه» را به عنوان تالی تلو، حکومت معصومین و ادامه راه و سیره حکومتی و سیاسی اهل بیت در عصر غیبت ارزیابی می کند و با تأکید بر این نکته که:

در عصر غیبت ولی امر و سلطان عصر (عج)، نایبان عام آن حضرت... جانشین آن حضرت هستند، در اجرای سیاسات و مسائل حکومتی و سایر اموری که به عهده امام ۷ است [مگر در جهاد ابتدایی] (امام خمینی، بی تا (ب)، ج ۱، ص ۴۴۳).

این مسأله را حق فقیه جامع الشرائط می‌داند که هر خردمندی آن را تصدیق می‌کند (امام خمینی، بی تا (ج)، ص ۱۸۶).

می‌توان نتیجه گرفت که امام در تبیین هدف و منظور دقیق خود از بحث «حاکم صالح»، با پیش کشیدن بحث «خاستگاه الهی حکومت» و ادامه آن در سیره پیامبر و اهل بیت، به بحث «ولی فقیه» به عنوان نایب عام امام دوازدهم در عصر غیبت می‌رسد و به این ترتیب مصداق اتم و اکمل «حاکم صالح» را «ولی فقیه» می‌داند.

امام بر اساس مستندات روایی، بحث ولایت فقیه را مورد تأیید دین می‌داند (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۱۱۴-۴۸) و از آن جهت مصداق کامل «حاکم صالح» را در شاکله «ولایت فقیه» جست‌وجو می‌کند که اولاً ولایت فقیه به جعل الهی (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۰۸) و نصب الهی (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۵۳) به وجود آمده است و ثانیاً ادامه راه پیامبر و اهل بیت به شمار می‌آید (همان، ص ۵۲-۵۱) و طبیعی است مقامی که در ادامه راه بزرگان دین و منصوب از طرف خداوند باشد، جایگاه والایی دارد به ویژه آن‌که از منظر امام، سابقه مسأله «ولایت فقیه» فقط منحصر به پس از غیبت حضرت ولی عصر نیست، بلکه از عهد رسول الله این مسأله شکل پذیرفته است:

ولایت فقیه از روز اول تا حالا بوده، زمان رسول الله تا حالا بوده... (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۵۴).

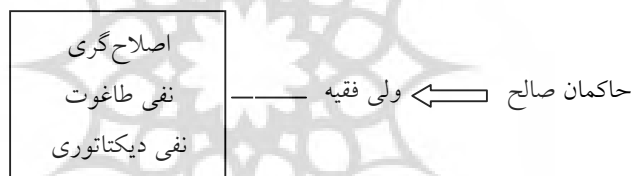
امام به این ترتیب نتیجه می‌گیرد که ولی فقیه عادل و صالح، صلاحیت و لیاقت هدایت و رهبری جامعه و نیل آن به سمت تعالی را دارد؛ چرا که معتقد است: ولی فقیه کسی است که عالم به سیاست‌های دینی و برقرارکننده عدالت اجتماعی در میان مردم بوده... بهترین خلق خدا بعد از ائمه و مجاری امور و احکام و دستورات، به دست او بوده، حاکم بر پادشاهان است (همان، ج ۲، ص ۱۰۲).

امام در تبیین صحیح معنای «حاکم صالح»، روند معقولی را طی می‌کند تا به بحث «ولایت فقیه» می‌رسد. این روند معقول، رنگ و لعاب کاملاً الهی و دینی دارد. حکومتی که از جانب خداوند شروع می‌شود و بعد به برترین بنده‌اش؛ یعنی حضرت محمد بن عبدالله ﷺ

تفویض می‌شود و پس از ایشان نیز به اهل بیت عصمت و طهارت : و عاقبت در عصر غیبت به فقهای عادل و صالح واگذار می‌شود تا در جهت تعالی و ترقی جامعه و رها کردن آن از پیرایه‌های جهل و نادانی و انحطاط گام بر دارند.

امام، با این دیدگاه، ولایت فقیه را بهترین شکل حکومت‌رانی و مصداق بارز «حاکم صالح» ارزیابی می‌کند که جامعه را از خطر انحطاط می‌رهاوند؛ چرا که اولاً موجب ترقی، اصلاح و تعالی جامعه می‌شود، ثانیاً عامل دورکردن طاغوت و استعمارگری از جامعه است و ثالثاً موجب نفی دیکتاتوری و استبداد می‌شود.

از دیدگاه امام، اصلاح و تعالی جامعه در پرتو اصل ولایت فقیه است: یک اصلی است که اصل یک مملکت را اصلاح می‌کند. این یک اصل شریفی است که اگر چنانچه انشاء الله تحقق پیدا بکند، همه امور ملت اصلاح می‌شود (همان، ج ۱۱، ص ۴۶۶).



حاکمان ناصالح

همان گونه که وجود رهبران صالح در یک جامعه، مقدمات تعالی آن جامعه را فراهم می‌سازد، در مقابل هم وجود رهبران نالایق نیز موجب انحطاط و حرکت به سمت سقوط و عقب‌ماندگی خواهد شد. رهبران ناصالح، زمام‌داران ناسالمی هستند که بر اساس حدیث معروف «الناس علی دین ملوکهم» (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۱۰۲، ص ۷) جامعه را به سمت انحراف و کثری رهنمون می‌سازند. به همین خاطر است که خداوند در قرآن بر این نکته تأکید می‌نماید که:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (نساء (۴): ۵۸)؛ خدا به شما امر می‌کند که البته امانت را بر صاحبان آن باز دهید و چون میان مردم حکم کنید، به عدالت داورى کنید.

تأکید قرآن بر رساندن امانت به دست صاحبان آن، در واقع تأکید بر سپردن امانت «حکومت» به دست «صاحبان صالح» است؛ چرا که رسیدن حکومت به دست صاحبان ناصالح، موجب سقوط جامعه خواهد شد.

سیدجمال‌الدین اسدآبادی نیز وجود فرمان‌روایان ناصالح را در شکل‌گیری انحطاط جامعه اسلامی مؤثر قلمداد می‌کند:

این پادشاهان [ناصالح] افکار ملت خود را برای خصومت با ملت دیگر مسلمان مشغول ساختند و همه مردم را با تهیه وسایل دشمنی و غلبه بر ملت مسلمان دیگر سرگرم ساختند، این معارضات داخلی و ستیزه‌جویی در درون امت مسلمان، یگانه عاملی بود که نگذاشت مسلمانان به علوم و صنایع زمان خویش دست یابند و حتی سبب شد که آنان در طلب آن چیزهایی که نداشتند کوتاهی کنند... (اسدآبادی، بی تا، ص ۱۸۱).

بی تردید نقش رهبری‌های غلط و رهبران و حاکمان ناصالح و نالایق در انحطاط و عقب‌ماندگی جامعه بسیار محوری است. در تاریخ اسلام، آنچه موجب شد تا مسلمانان بیش از پیش در گرداب انحطاط و سقوط گرفتار آیند، بخش عمده آن متوجه رهبری‌های غلط رهبرانی بود که جز به منافع خویشتن و حفظ حکومت خود نمی‌اندیشیدند. نگاهی کوتاه به آنچه حاکمان به ظاهر اسلامی بر سر جامعه آوردند، گواهی روشن بر نقش این مؤلفه در انحطاط مسلمین خواهد بود. این مسأله را می‌توان از سال ۴۰ هجری و با روی کار آمدن امویان مورد ارزیابی قرار داد. این طایفه که خداوند متعال در آیه ۶۰ سوره اسراء با عنوان «شجره ملعونه» از آنان نام برده و ریشه آن به شخصیت منافق و خبیثی به نام «ابوسفیان» بر می‌گردد، در مدت حدود ۹۲ سال حاکمیت خود در بلاد اسلامی، بلایی بر سر جامعه آوردند که در نوع خود کم نظیر بوده است. حاکمان بنی امیه جهت خریداری افکار و عقاید، کلیه مقررات اسلامی را زیر پا گذاشته و به شکل‌های گوناگون پول در آورده و به مردم می‌دادند، جهت تحکیم پایه‌های قدرت خود، مأمورینی را استخدام می‌کردند و به روی کار می‌آوردند که مانند خودشان، به دین و احکام دین اهمیت ندهند و برای پیشرفت مقاصد سیاسی به هر

وسيله‌ای متشبهت شوند، افرادی نظیر زیاد بن ابیه، عبیدالله بن زیاد، خالد قسری و حجاج بن یوسف ثقفی و... از همان مأمورینی بودند که در طول ۹۲ سال حاکمیت امویان به روی کار آمدند (زیدان، ۱۳۳۳، ج ۴، ص ۹۷).

آنچه مورد نظر است، این که حاکمان ناصالح در برخی از برهه‌ها موجب انحطاط جامعه شده‌اند.

این حاکمان، به دو دلیل عمده به انحطاط جامعه دامن زده‌اند: اول آن‌که سعی نمودند تا مردم را در حالت نادانی و ناآگاهی نگه دارند تا نه دستی بر علیه‌شان گشاده شود و نه زبانی به فریاد آید و دوم آن‌که آنان را از شخصیت انسانی و محتوای دین خود تخلیه کردند و به موجوداتی خرد و پوچ و بی‌هوده تبدیل کردند تا زمام‌داران خودسر را به حال خود رها کنند تا هرچه خواستند، بکنند و هر جا خواهند، بتازند و از سیاست و اقتصاد و جامعه‌شان هم حرفی نزنند (حیدری، ۱۳۸۲، ص ۹۱).

امام خمینی^۱ نیز با مشاهده بی‌تفاوتی و بی‌لیاقتی حاکمان ناصالح کشورهای اسلامی هرگونه سکوت را جایز ندانست و انتقاد جدی خود را متوجه سران کشورهای اسلامی و به ویژه محمدرضا پهلوی نمود؛ چه آن‌که از دیدگاه وی ریشه مشکلات جهان اسلام را باید در وجود چنین حاکمان نالایق و حکومت‌های تحت امر آنان جست‌وجو کرد:

مشکل مسلمان‌ها این حکومت‌هایی است که بر آن‌ها دارند حکومت می‌کنند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۵، ص ۴۳۸).
چرا که ممالک غنی اسلامی با وجود سرمایه‌های فراوان و جمعیت زیاد، هم‌چنان عقب‌مانده هستند:

گرفتاری مسلمین این است که با داشتن این همه ذخایر، این همه اراضی و دارا بودن یک میلیارد - تقریباً - جمعیت، به واسطه کج‌روی یک دسته اقلیتی که در رأس واقع شده‌اند، باید مطیع قدرت‌های بزرگ باشد (همان، ص ۴۴۱).
امام در بیان چگونگی نقش حاکمان نالایق در ایجاد انحطاط در جامعه، معتقد به فضایی دوگانه در سپهر سیاسی، اجتماعی جهان است که این فضا توسط استکبار

جهانی ایجاد شده است. یک بخش از این جهان، بخش آزاد می‌باشد که مختص ابرقدرت‌هاست و در آن کاملاً آزادند و تجاوز به منافع دیگران و استعمار و استثمار و بردگی ملت‌ها را امری ضروری و کاملاً توجیه‌شده می‌دانند.

اما بخش دیگر که امام از آن با عنوان «قرنطینه سیاسی» نام می‌برد، مختص به فضایی است که مسلمانان در آن قرار دارند و هیچ‌گونه امکانی برای رشد و تعالی برای‌شان مقدور نیست:

... اما در بخش قرنطینه سیاسی که متأسفانه اکثر ملل ضعیف عالم و خصوصاً مسلمانان در آن محصور و زندانی شده‌اند، هیچ حق حیات و اظهار نظری وجود ندارد، همه قوانین و مقررات و فرمول‌ها همان قوانین دیکته‌شده و دل‌خواه نظام‌های دست‌نشانندگان و در برگیرنده منافع مستکبران خواهد بود و متأسفانه اکثر عوامل اجرایی این بخش، همان حاکمان تحمیل‌شده یا پیروان خطوط کلی استکبارند که حتی فریادزدن از درد را نیز در درون این حصارها و زنجیرها جرم و گناهی نابخشودنی می‌دانند... (همان، ص ۷۹).

اشاره امام به «قرنطینه سیاسی» به نوعی اشاره به همان مسأله «استبداد» است که به عنوان ازبین‌برنده قدرت خلاقیت یک جامعه و موجب عقب‌ماندگی آن به شمار می‌رود. در واقع امام در صدد است تا پس از بیان استبداد به عنوان یکی از عوامل انحطاط جامعه، عاملین شکل‌دهنده این معضل؛ یعنی سران نالایق را نیز به عنوان عامل دیگر انحطاط ذکر نماید. وی پس از آن که حکام و حکومت‌های ناصالح اسلامی را عامل عقب‌ماندگی جامعه نام می‌برد، به ویژگی‌های این حکومت‌ها نیز اشاره می‌نماید. از منظر امام، این حکومت‌ها دارای شاخصه‌هایی نظیر غفلت از مقاصد اسلام (همان، ج ۱، ص ۳۷۴-۳۷۳)، مخالف نص و سنت (همان، ج ۱۵، ص ۴۳۸) و در یک کلام، دشمنی با اسلام (همان، ج ۱۷، ص ۳۱۲) می‌باشند.

امام با توجه به این شاخصه‌ها، به فراست دریافته بود که حکام فاسد کشورهای اسلامی زمینه‌ساز عقب‌ماندگی مسلمانان می‌باشند. از این رو، با تأکید بر این نکته که

«تمدن مسلمین بالاتر از همه تمدن‌هاست» به نقش انکارناپذیر و مؤثر حکام نالایق کشورهای اسلامی در انحطاط و عقب‌ماندگی مسلمانان تأکید می‌نماید:

... دول اسلامی، ما را این جور کرده؛ دولت‌های اسلامی، بی‌چاره‌های غافل‌شده، ما را به این روز نشانده‌اند. اسلام را این جوری دارند معرفی می‌کنند. اسلام یک وقتی بود که نصف دنیا را گرفته بود و داشت می‌رفت جلو... این‌ها [عقب‌ماندگی‌ها] از سران اسلام است؛ این‌ها از اسلام نیست. سران اسلام که در تحت سیطره مستعمرین واقع شده‌اند ما را به این روز نشانده‌اند؛ ذخایر ما را به دیگران تحویل دادند و ما بدبخت و بی‌چاره و گرسنه ماندیم (همان، ج ۱، ص ۳۸۳-۳۸۲).



عالمان

عالمان به عنوان عامل تحول فکری و فرهنگی جامعه به مانند حاکمان، نقش فراوانی در تعالی و یا انحطاط جامعه دارند. این دسته نیز به مانند بحث قبلی به دو گونه صالح و ناصالح تقسیم می‌شوند.

عالمان صالح

یکی دیگر از گروه‌های مرجع که نقش مهمی در تعالی و یا انحطاط جامعه دارند، عالمان و دانشمندان هستند. در این میان نقش حوزه و دانشگاه بسیار محوری ارزیابی می‌شود.

امام خمینی 1 در بیان چگونگی نقش این دو نهاد در تأثیرگذاری جامعه، مسأله «مسئولیت‌پذیری نخبگان» را مطرح می‌نماید. مسئولیت‌پذیری نخبگان در دو زمینه، معنا و مفهوم می‌یابد؛ یکی در مقابل دین و مشخصاً اسلام و دیگری در برابر جامعه و مشخصاً جامعه اسلامی. امام در این مورد نیز نقش حوزه و دانشگاه را محوری می‌داند؛

چرا که از منظر وی حوزه و دانشگاه ضامن سعادت و رستگاری و تعالی جامعه‌اند:
این مسؤولیت بزرگ؛ یعنی سعادت ملت را شما و ما باید بیمه کنیم، قشر
روحانی و قشر دانشگاهی. سعادت ملت را شماها باید بیمه کنید (همان،
ج ۸، ص ۶۸-۶۷).

با توجه به این نقش بسیار خطیر، امام به تبیین مسؤولیت‌پذیری این دو قشر در برابر
دین و جامعه می‌پردازد:

مسؤولیت در برابر دین

امام خمینی¹، با مطرح ساختن مسؤولیت‌های حوزه و دانشگاه در برابر دین، در
واقع به تبیین معنا و مفهوم «عالم صالح» می‌پردازد. در مورد حوزه، روحانیون را به
تربیت و تهذیب نفس دعوت می‌کند (امام خمینی، ۱۳۷۴ (الف)، ص ۵۴۷-۵۴۵) و
عالمان مهذب و تربیت‌یافته در مکتب اسلام را مصداق «عالم صالح» می‌پندارد؛ چرا که
علاوه بر آن که خود را تربیت نموده‌اند، بلکه به دستور دین مبنی بر لزوم تزکیه و تربیت
نیز عمل کرده‌اند (همان، ص ۱۴۱-۱۴۰). وی روحانیان صالح را جانشینان انبیای الهی
(همان، ص ۶۵)، حافظ شریعت و مبلغ رسالت (همان، ص ۶۸) و دژ مستحکم اسلام
(همان، ص ۸۸) معرفی کرده و مسؤولیت‌های این قشر از نخبگان در برابر اسلام را در
مؤلفه‌هایی از قبیل شناخت اسلام (همان، ص ۱۶۹)، تبلیغ و ترویج اسلام (همان،
ص ۱۱۷)، پاسداری و دفاع از آن (همان، ص ۱۶۹) و همین‌طور، شهادت‌طلبی در راه
اسلام (همان، ص ۱۷۸) جست‌وجو می‌کند. به این ترتیب، امام تصویری از یک عالم و
روحانی صالح را ترسیم می‌کند؛ عالمی که به دستور اسلام، به خودسازی روی آورده و
تربیت نفس نموده است و در کنار آن به مسؤولیت‌های خود در برابر دین پای‌بند
می‌باشد و بدان عمل می‌نماید.

در مورد دانشگاه نیز امام دقیقاً همین دستورالعمل را اجرا می‌کند. وی دانشگاهیان را
نیز به تهذیب و تزکیه نفس فراخوانده (امام خمینی، ۱۳۷۷، ص ۲۳۷-۲۳۵) و آنان را به
پیروی از راه انبیا دعوت می‌کند (همان، ص ۲۳۰-۲۲۹) و همان مسؤولیت‌های روحانیان

در برابر دین را برای دانشگاهیان مطرح می‌نماید، مسؤولیت‌هایی نظیر توجه به مکتب مترقی اسلام (همان، ص ۲۳۲-۲۳۱)، اعلاى پرچم اسلام (همان، ص ۲۳۱)، زنده‌نگه‌داشتن شعار اسلام (همان، ص ۲۲۶)، دفاع از آن (همان، ص ۲۳۲) و بالأخره التزام به احکام نورانی آن (همان، ص ۲۳۳-۲۳۴).

امام مسؤولیت‌پذیری در برابر دین را شرط لازم و نه شرط کافی برای تعریف «عالم صالح» می‌داند؛ چرا که به اعتقاد وی نخبگان در برابر جامعه و مردم نیز مسؤولیت فراوانی دارند که مهم‌ترین مسؤولیت آنان، بیداری جامعه است.



مسؤولیت در برابر جامعه (بیداری جامعه)

وی روحانیان را امین و خادم مردم (امام خمینی، ۱۳۷۴ الف)، ص ۸۷-۸۴، ناصح و مشفق امت (همان، ص ۸۳-۸۰)، پشتمانه ملت و حافظ استقلال کشور (همان، ص ۱۰۹-۹۷) دانسته و در بیان مسؤولیت‌های این قشر، به مؤلفه‌هایی از قبیل تربیت جامعه (همان، ص ۱۴۳-۱۳۲) و فقرستیزی و حمایت از محرومان (همان، ص ۲۸۰-۲۷۴) و... اشاره کرده؛ البته در این راه بر اصل «مسؤولیت در برابر جامعه» به عنوان وظیفه مهم روحانیان تأکید می‌نماید. منظور امام از مسؤولیت در برابر جامعه، همان عدم سکوت در برابر انحرافات و مظالم حاکم بر جامعه است که قطعاً منفعت عظیمی را برای اسلام به همراه خواهد داشت:

اگر علما در وظیفه کوتاهی کردند؛ مثلاً در برابر ستم‌گران سکوت نمودند، ضررش متوجه اسلام می‌شود و اگر به وظیفه عمل کردند و آن‌جا که باید صحبت کنند سکوت نکردند، نفع آن برای اسلام است (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۱۰۱).

وی جهت بیان علت منفعت‌زا بودن این عمل فقها، به تمثیل روی آورده و به عنوان نمونه، به مخالفت علما با بدعت در اسلام اشاره می‌نماید که این مخالفت موجی از نهی

از منکر و یک نهضت مخالفت با حکام ستم‌گر و منحرف را به وجود می‌آورد که نتیجه این کار از بین رفتن استبداد حاکمه [به عنوان یکی از عوامل انحطاط‌زا] خواهد بود (همان، ص ۱۰۲-۱۰۱). به همین خاطر، وی بر لزوم «پیش‌قدمی روحانیان» جهت مقابله با منکرات و چالش‌های مختلف جامعه تأکید کرده (همان، ص ۱۰۴) و بیدارکردن جامعه را از وظایف اصلی روحانیان می‌شمرد:

شما نسل جوان حوزه‌های روحانیت باید زنده باشید و امر خدا را زنده نگه دارید... به داد اسلام برسید... شما موظفید آنچه را تفقه کرده‌اید، بین مردم منتشر کنید و مردم را با مسائلی که یاد گرفته‌اید، آشنا سازید (همان، ص ۱۱۸-۱۱۷).

امام هم‌چنین دانشگاهیان را نیز مغز متفکر ملت (همان، ص ۲۳۹) و در خدمت مردم (همان، ص ۱۳۷) دانسته و در تبیین مسئولیت‌های آنان در برابر جامعه، به مواردی از قبیل مقابله با منحرفان (همان، ص ۲۳۷)، کوشش برای اعتلای جامعه (همان، ص ۲۴۰)، ایجاد تحول در جامعه (همان، ص ۱۵۰-۱۴۹)، تربیت انسان‌ها (همان، ص ۲۰۶)، پرورش مغزهای اسلام (همان، ص ۲۰۷)، اصلاح فرهنگ (همان، ص ۲۱۱-۲۱۲) و... اشاره نموده و البته مانند روحانیان، مسئولیت در برابر جامعه را نیز از عمده‌ترین و مهم‌ترین وظایف آنان می‌داند. وی با اشاره به این نکته که دانشگاهیان، به عنوان مایه امید مسلمین باید ضمن افشاندن نقشه‌های شوم و خان‌مان‌سوز استعمارگران، ملت‌ها را آگاه سازند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۳۹)، بر بیدارسازی خفتگان به عنوان یکی از وظایف و مسئولیت‌های مهم دانشگاهیان تأکید می‌کند (همان، ص ۱۴۲).

همان‌گونه که مشخص گردید، امام، «مسئولیت‌پذیری نخبگان» را موجب بیداری و آگاهی جامعه قلمداد می‌نماید. از منظر وی، این گروه از نخبگان [مسئولیت‌پذیر] چیزی جز «اصلاح» و «تعالی» جامعه را در نظر نمی‌گیرند و این معنا خود دلیل آشکاری بر برون‌رفت از خطر انحطاط و عقب‌ماندگی است.

عالمان ناصالح

یکی از عمده‌ترین عوامل انحطاط جامعه، وجود عالمان ناصالح در میان آنان است. از آن‌جا که عالمان و نخبگان علمی نقشی به‌سزا در هدایت افکار عمومی دارند و به خاطر جایگاه والای خود در جامعه تأثیرگذاری فراوانی در میان عامه مردم دارند، طبیعتاً قشر ناصالح و غیر متعهد از علما نیز در انحراف و انحطاط جامعه مؤثرترین نقش را ایفا خواهند نمود.

در اندیشه امام خمینی¹ نیز نقش عالمان ناصالح و آخوندهای درباری در انحطاط و عقب‌ماندگی جامعه بسیار محوری و مهم است. وی در بیان نقش عالمان بی‌عمل و ناصالح از اصطلاح «عالم متهتک» استفاده می‌نماید (همان، ج ۱۸، ص ۴۱۰).

در مورد عالم متهتک، امام به عناوینی از قبیل «روحانی‌نما»، «آخوند درباری»، «اساتید منحرف» و... اشاره کرده و این‌ها را در مورد «عالمان ناصالح» مورد بررسی قرار می‌دهد. وی جهت ریشه‌یابی شکل‌گیری این عامل به دو نهاد اصلی تربیت عالمان و دانشمندان اشاره کرده و دانشمندان ناصالح حوزه و دانشگاه را عامل انحراف جامعه معرفی می‌کند:

صلاح و فساد یک جامعه به دست مریشان آن جامعه است و این مربی‌ها شما [دانشگاهیان] هستید و قشر روحانی، آن‌ها به نوعی دیگر (همان، ج ۷، ص ۴۶۸).

به همین جهت، عالمان بی‌صلاحیت پرورش‌یافته در حوزه و دانشگاه را از جمله عوامل انحطاط و اعوجاج جامعه می‌داند:

اگر گمان کنید که ... علم منشاء سعادت است، ولو هرچه باشد، این یک اشتباهی است، بلکه گاهی علم منشاء بسیاری از شقاوت‌هاست ... اگر روحانی علم داشته باشد، لکن ایمان نداشته باشد ... منشاء مفسد بسیار می‌شود ... اگر دانشگاه فقط دنبال این باشد که فرزندان ایران را با معلومات بار بیاورد، معلومات راهی، روی هم بریزد، این برای سعادت ملت ما یا فایده ندارد، یا ضرر دارد (همان، ص ۴۶۷-۴۶۸).

وی ضرر دانشمندان ناصالح و بی‌دین را برای جامعه زیاد دانسته (همان، ج ۹، ص ۱) و آنان را به «بلعم باعورا»^۱ تشبیه می‌نماید (همان، ج ۲۱، ص ۷۵) و در تبیین جایگاه «عالم ناصالح» در انحطاط جامعه، ضمن اشاره به حدیث معروف «اذا فسد العالم فسد العالم» - اگر دانشمندی فاسد شود، کل جهان فاسد می‌شود - خطر این صنف از دانشمندان را از افراد جاهل نیاز زیادتر توصیف می‌نماید (همان، ج ۱۲، ص ۴۹۴-۴۹۳).
امام در حیطه دانشگاه، خطر دو دسته جهت انحراف در جامعه و عاقبت زمینه‌سازی برای سقوط همه‌جانبه را پررنگ توصیف می‌کند، یک دسته روشن‌فکران غرب‌زده است، دسته دوم، اساتید منحرف‌اند. امام، انحراف اساتید دانشگاه‌ها را به مثابه انحراف کل جامعه مورد ارزیابی قرار می‌دهد (همان، ج ۷، ص ۴۶۸) و خطر وجود این افراد برای جامعه را از ضربات نیزه رضاخان، کاری‌تر می‌داند (همان، ج ۱۵، ص ۴۴۶). وی در حیطه حوزه‌های علمیه نیز «روحانی‌نماها» و «آخوندهای درباری» را عامل اصلی انحراف جامعه می‌داند و معتقد است که:

آن‌قدر که اسلام از این مقدسین روحانی‌نما ضربه خورده است، از هیچ قشر دیگر نخورده است (همان، ج ۲۱، ص ۲۸۰).

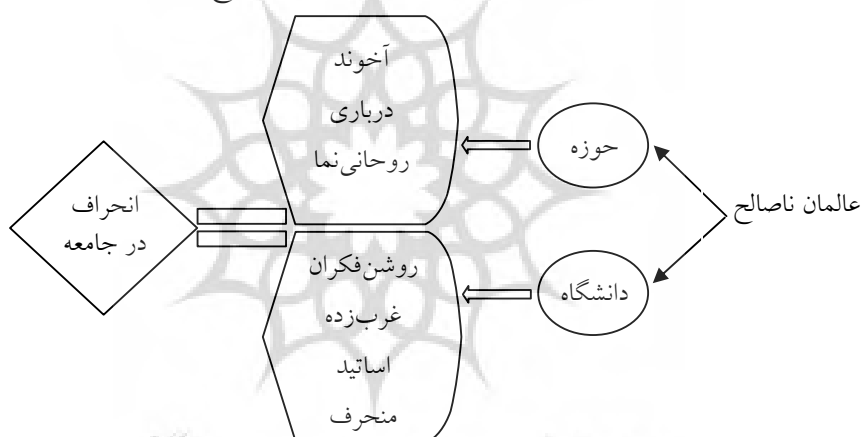
امام در تبیین جامعه‌شناسانه و روان‌شناسانه این دسته از افراد، آنان را افرادی می‌داند که جهت ریاست و برتری بر یک دسته از مردم ساده‌دل، مشت‌ی از اصطلاحات بی‌مغز را از طریق الفاظ فریبنده به خورد مردم می‌دهند (امام خمینی، ۱۳۷۲، ص ۱۶۸). اینان به اعتقاد امام ضررشان از ابلیس کم‌تر نیست. وی این افراد را «غاصب منزل‌گاه حق»، «مخرب کعبه حقیقی» و «سازندگان بت در قلب بندگان خدا» می‌داند و معتقد است که: این‌ها مریضانی هستند که به صورت طیب خود را در آورده و آن‌ها را به مرض‌های گوناگون مهلک گرفتار کنند (همان، ص ۱۶۹).

و این عالمان را موجب انحطاط در جامعه دانسته و می‌گوید:

امید است که علمای اعلام و مراجع بزرگ اسلام از خیانت و نفوذ اجانب و عمال استعمار به حوزه‌های علمیه و جامعه روحانیت جلوگیری به عمل آورند و ایادی مخالفین را که در سلک روحانیت قرار دارند و اسلام

و روحانیت را به سقوط و انحطاط تهدید می‌کنند، طرد و رسوا سازند
(امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۸۹).

امام در ذکر مصادیق «انحطاط آور بودن» عامل «عالمان ناصالح» به مصادیق و عواملی نظیر ضربه‌زندگان به دین (همان، ج ۱۵، ص ۵۰۴)، نابودکنندگان دین (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۱۳۶)، موجب عقب‌ماندگی جامعه (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۷، ص ۱۵۳)، عامل تثبیت سلطه استعمار (همان، ج ۱۹، ص ۲۱)، عامل ترویج سکولاریسم (همان، ج ۲۰، ص ۳۱۵) و ایجادکننده مکاتب و افکار انحرافی (همان، ج ۱۵، ص ۵۰۴)، اشاره کرده و آنان را خطرناک‌ترین دشمنان اسلام و مسلمین دانسته و نقش آنان را در انحطاط و عقب‌ماندگی مسلمین پر رنگ ارزیابی می‌نماید (همان، ج ۲، ص ۴۸۹).



نقش سکوت نخبگان در انحطاط جامعه

در اندیشه امام، همان گونه که وجود عالمان ناصالح موجب انحطاط جامعه می‌شود، نقش سکوت نخبگان و عالمان نیز در انحطاط جامعه بسیار مؤثر است.

سکوت و عدم اعتراض نخبگان و علما در برابر کژروی‌ها، انحرافات و مظالم را نیز باید در شمار عوامل انحطاط جامعه به حساب آورد. نخبگان به خاطر تأثیرپذیری خود در جامعه نقش بسیار مؤثری در میان مردم دارند. نخبگان کسانی هستند که به تعبیر «پارتو»:

دارای خصوصیات استثنایی و منحصر به فرد یا دارای استعداد و قابلیت‌هایی عالی در زمینه کار خود یا در بعضی فعالیت‌ها می‌باشند (روشه، ۱۳۴۹، ص ۱۴۶).

اینان، اشخاص و گروه‌هایی هستند که در نتیجه قدرتی که به دست می‌آورند، در کنش تاریخی جامعه‌ای مؤثر واقع می‌شوند (همان، ص ۱۵۳). در یک کلام، می‌توان نخبگان را هادیان فکری جامعه دانست که به خاطر قابلیت‌های فردی و استعداد‌های شگرف خود نفوذ فراوانی در افکار عمومی جامعه دارند. هرچند می‌توان گروه‌های مختلف با استعداد‌های گوناگون را جزء نخبگان جامعه نامید، اما آنچه عرف به عنوان «نخبه» می‌شناسد، برگزیدگان علمی جامعه است که روشن‌فکران، دانشگاهیان و حوزویان از جمله آنند. این گروه از نخبگان، هرگاه نبض جامعه و رهبری صحیح آن را به عهده گرفتند، آن جامعه به سمت صلاح و ترقی رهنمون شد و هرگاه این رهبری فکری را از دست دادند و یا در برابر انحراف‌ها و مظالم سکوت کردند، آن جامعه به سمت انحطاط و عقب‌ماندگی کشیده شد.

امام خمینی^۱ نیز با شناخت دقیق این معضل، در صدد رفع این مشکل از جامعه برآمد. وی علاوه بر آن‌که اعتقادی راسخ به این مسأله داشت و در مرحله عمل نیز کاملاً به این اصل توجه می‌کرد، به سه گروه نیز به طور ویژه، جهت نیفتادن در ورطه انحطاط، توصیه می‌نمود که سکوت نمایند. یک گروه، عامه مسلمین بودند. امام با خطاب قرار دادن آنان تأکید می‌نماید:

من به شما ای ملت مسلمان! کراراً اعلام خطر کردم و می‌کنم، روحانیت و اسلام در معرض خطر است، سکوت در مقابل دستگاه فاسد جبار برای ملت اسلام ننگ است (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۰۰).

گروه دیگر دولت‌مردان و سیاسیون بودند که بارها مورد خطاب و عتاب امام قرار می‌گرفتند:

ابتلای اسلام، امروز این است که گوش‌هایی که باید به مسائل، به مشکلات مسلمین گوش بدهند، کر شده‌اند و زبان‌هایی که باید برای مصالح مسلمین

به کار بیفتند، لال شده‌اند و چشم‌هایی که باید مصیبت‌هایی که بر مسلمین وارد می‌شود ملاحظه کنند، کور شده‌اند. ما با این لال‌ها و کرها و کورها چه بگوییم؟... (همان، ج ۱۶، ص ۳۲۴).

اما گروه سومی که مورد خطاب ویژه امام قرار گرفته‌اند، گروه «نخبگان» و «علمای دینی» هستند. وی سکوت این گروه را آفتی بزرگ برای جامعه می‌داند و نقش آن را در انحطاط و عقب‌ماندگی آن مؤثر ارزیابی می‌کند. امام با استناد به آیه ۶۳ سوره مائده^۲ سکوت دانشمندان را مورد نکوهش قرار داده و می‌گوید:

خداوند در این آیه «ربانیون» و «احبار» را مورد نکوهش قرار می‌دهد که چرا آن‌ها که علمای دینی بوده‌اند، ستم‌کاران را از «قوم اثم»؛ یعنی گفتار گناه‌کارانه - که اعم از دروغ‌پردازی و تهمت و تحریف حقایق و امثال آن باشد - و از «اکل سحت»؛ یعنی حرام‌خواری نهی نکرده و باز نداشته‌اند. بدیهی است این نکوهش و تقبیح اختصاص به علمای یهود ندارد و نه اختصاص به علمای نصاری دارد، بلکه علمای جامعه اسلامی و به طور کلی علمای دینی را شامل می‌شود. بنا بر آن، علمای دینی جامعه اسلامی هم اگر در برابر رویه و سیاست ستم‌کاران ساکت بنشینند، مورد نکوهش و تقبیح خدا قرار می‌گیرند. این امر مربوط به سلف و نسل گذشته نیست، نسل‌های گذشته و آینده در این حکم یکسانند (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۱۰۱-۱۰۰).

امام در میان طبقه نخبگان و علما، مشخصاً به سه گروه اشاره نموده و سکوت آنان را موجب سقوط جامعه می‌داند.

گروه اول، اساتید دانشگاهند. امام از این گروه نخبه می‌خواهد که به آگاه‌سازی جوانان و افشای مسائل پشت پرده خیانت استعمار پردازند:

بر اساتید دانشگاه است که جوانان را از آنچه زیر پرده است، مطلع کنند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۴۱۲).

گروه دوم، طبقه روشن‌فکران و مشخصاً روشن‌فکران دینی جامعه‌اند. وی با هشدار نسبت به این موضوع که: «باید از خواب مصنوعی که بر بعضی از قشرهای ملت و خصوصاً طبقه دانشمند و متفکر و روشن‌فکر تحمیل شده است، برخیزید» (همان، ج ۱۰، ص ۷۹)، تأکید می‌کند:

ای روشن‌فکران، ای متفکران! ... بیدار بشوید، خودتان را متصل کنید به این دریا؛ دریای الوهیت، دریای نبوت، دریای قرآن کریم ... یک قدری به اسلام فکر کنید ... ننشینید توی خانه‌های تان ... (همان، ج ۹، ص ۵۳۵).

اما گروه سوم از طبقه نخبگان و علما که بیش از همه مورد هشدار و انذار امام قرار می‌گیرند، روحانیت و علمای حوزه‌های علمیه‌اند. امام با توجه به نقش تأثیرگذار و عمیق روحانیت در لایه‌های اجتماعی و نفوذ انکارناپذیر آن در میان توده مردم، سکوت آنان در برابر کج‌روی‌ها و انحرافات و مظالم و بی‌تفاوتی در برابر آن را موجب انحطاط و سقوط جامعه دانسته و سکوت علمای دینی را نسبت به سکوت روشن‌فکران و دانشگاهیان در تسریع این سقوط مؤثرتر ارزیابی می‌کند. در آغاز نهضت اسلامی مردم ایران نیز بیش‌ترین خطاب امام به روحانیون و حوزه‌های علمیه بود. امام در برخی موارد، کل حوزه‌های علمیه را مورد خطاب قرار می‌داد:

حوزه‌های علمیه باید زنده باشد و در برابر دشمنان اسلام چون کوه محکم بایستد و بخروشد ... آیا در شرایطی که استعمار، قرآن مسلمان‌ها را تحریف می‌کند ما ساکت باشیم؟ ... آیا ما ساکت باشیم؛ در حالی که علما ... مورد شدیدترین اهانت‌ها قرار می‌گیرند؟! ... (همان، ج ۱، ص ۱۵۹).

و در مواردی دیگر نیز علمای بزرگ اسلام را به عدم سکوت فرا می‌خواند:
چرا علما ... در مقابل این گرگ‌های درنده سکوت اختیار کرده‌اند؟ چرا در مقابل این لامذهب‌ها که می‌خواهند دین‌مان را از دست‌مان بگیرند، سکوت کرده‌اید؟ (همان، ص ۲۳۸).

وی با اشاره به این نکته که: «اگر به واسطه سکوت شماها [روحانیان و علما] به اسلام

لطمه‌ای وارد آید، نزد خدای تعالی و ملت مسلمان مسؤول هستید» (همان، ص ۲۳۰)
حوزه علمیه ساکت را حوزه‌ای «بیهوده» و «مبتذل» دانسته و می‌گوید:

اگر حوزه علمیه به کار اسلام نخورد، بیهوده است، مبتذل است ... هیچ کس
نباید صلاح را در سکوت بداند، نباید هیچ کس این فکر را بکند (همان،
ص ۲۷۴).

به همین خاطر، امام به وجود افراد ساکت و تنبل در حوزه‌های علمیه اعتراض
نموده و به شدت به آن می‌تازد:

شما به حوزه‌های علمیه نگاه کنید، ... افراد مهمل و بی‌کاره و تنبل و
بی‌همتی را می‌بینید که فقط مسأله می‌گویند و دعا می‌کنند و کاری جز این،
از آن‌ها ساخته نیست (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۱۳۱).

و آنان را از گرفتار شدن در راهی که روحانیت مسیحی را به بن بست کشانید، بر
حذر می‌دارد:

در شرایطی که دارند اسلام را از بین می‌برند، بساط اسلام را به هم می‌زنند،
خاموش ننشینید، مانند نصرانی‌ها که نشستند درباره روح القدس و تثلیث
صحبت کردند تا آمدند آن‌ها را گرفته از بین بردند. بیدار شوید ... خودتان را
تا این اندازه مهمل بار نیاورید، شما با این اهمال‌کاری‌ها می‌خواهید که
ملائکه اجنحه^۳ خود را زیر پای شما پهن کنند؟ مگر ملائکه تنبل پرورند؟
(همان، ص ۱۳۳).

امام در توجیه برخی روحانیون بی‌تفاوت که سکوت خود را نوعی «تقیه» در برابر
ظلم ارزیابی می‌کنند، پاسخ می‌دهد:

فقهای اسلام باید در موردی که برای دیگران تقیه است، تقیه نکنند؛ تقیه
برای حفظ اسلام و مذهب بود که اگر تقیه نمی‌کردند، مذهب را باقی
نمی‌گذاشتند. بقیه مربوط به فروع است؛ مثلاً وضو را این طور یا آن طور
بگیرد، اما وقتی که اصول اسلام، حیثیت اسلام، در خطر است، جای تقیه و
سکوت نیست (همان، ص ۱۳۵).

وی جهت بیان عواقب منفی «سکوت در برابر انحرافات» به سه روی کرد فقهی، سیاسی و فرهنگی و تمدنی اشاره می‌نماید. در روی کرد فقهی، به بیان حرمت سکوت در سه مسأله می‌پردازد:

اگر سکوت علمای دین موجب معروف‌شدن منکر یا منکرشدن معروف شود، اگر تقویت ظالم و تأیید او باشد و اگر موجب جرأت ستم‌کاران بر ارتکاب بقیه محرمات و ایجاد بدعت‌ها شود، از نظر امام این سکوت «حرمت شرعی» دارد (امام خمینی، بی‌تا(ب)، ج ۲، ص ۳۰۷-۳۰۵).

در روی کرد سیاسی، امام معتقد است که سکوت نخبگان و علما در اثر توطئه استعمارگران و مولود «تبلیغات و تلقینات استعماری» است (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۱۳۱) و در روی کرد فرهنگی و تمدنی نیز این عامل را موجب عقب‌ماندگی و انحطاط جامعه مورد ارزیابی قرار می‌دهد:

این گونه افکار ابلهانه [سکوت و حرف‌نزدن نخبگان] که در ذهن بعضی وجود دارد، به استعمارگران و دولت‌های جائر کمک می‌کند که وضع کشورهای اسلامی را به همین صورت [عقب‌مانده] نگه دارند (همان).
غیر از این، معتقد است که چه بسا هرگونه سکوت نخبگان، موجب گمراهی و در نهایت سقوط نسل‌های آینده شود که همین معنا، خود موجب «انحطاط» خواهد شد:

با سکوت ما نسل‌های آتی‌ای الابد در معرض ضلالت و کفر هستند و مسؤول آن ما هستیم (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۲۱).
وی در بیان چرایی انحطاط‌آمیزبودن «سکوت نخبگان» به چهار مؤلفه اشاره می‌نماید؛ اول آن‌که از منظر وی موجب نابودی دین می‌شود:

برای من جای شبهه نیست که سکوت در مقابل دستگاه جبار علاوه بر هدم اسلام و مذهب تشیع، نابودی با ننگ است... (همان).
دوم آن‌که موجب بدعت و ایجاد انحراف در دین خواهد شد:
اگر کسی احکام را آن‌طور که خدا راضی نیست، تفسیر کرد، بدعتی در

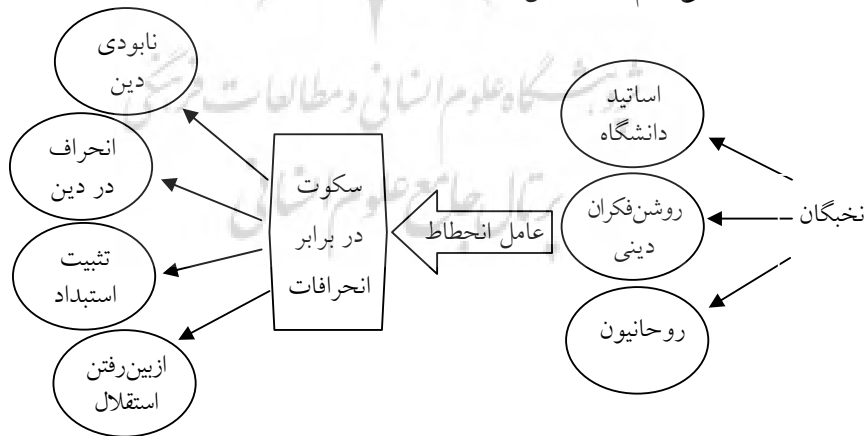
اسلام گذاشت، به اسم این که عدل اسلامی چنین اقتضا می‌کند، احکام خلاف اسلام اجرا کرد، بر علما واجب است که اظهار مخالفت کنند ... خود اظهار مخالفت و بیان تعالیم و احکام خدا که مخالف بدعت و ظلم و گناه می‌باشد، مفید است؛ چون سبب می‌شود عامه مردم به فساد اجتماعی و مظالم حکام خائن و فاسق یا بی‌دین بی‌پرده به مبارزه برخیزند و از هم‌کاری با ستم‌کاران خودداری نمایند (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۱۰۲-۱۰۱).

سوم آن‌که موجب تثبیت سلطه و استبداد می‌شود:

وای بر این علمای ساکت ... این سکوت مرگبار، اسباب این می‌شود که زیر چکمه اسرائیل به دست همین بهایی‌ها، این مملکت ما، این نوامیس ما پایمال بشود... امروز سکوت همراهی با دستگاه جبار است، نکنید سکوت ... (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۱۳).

و چهارم آن‌که موجب ازبین‌رفتن استقلال و استقبال از مرگ سیاه [انحطاط و سقوط] می‌شود:

... ترک نصیحت و سکوت را در مقابل خطرهایی که پیش‌بینی می‌شود، برای اسلام و استقلال مملکت جرم می‌دانیم، گناه بزرگ می‌دانیم، استقبال از مرگ سیاه می‌دانیم (همان، ص ۳۳۷).



نتیجه گیری

بر اساس آنچه گفته شد، می توان نتیجه گرفت که نقش گروه های مرجع در انحطاط و رشد جوامع، محوری می باشد. از نگاه امام خمینی 1 دو طبقه حاکمان و عالمان، اساسی ترین و محوری ترین نقش را در تعالی و یا انحطاط جامعه دارند. این دو گروه که در دسته گروه های مرجع قرار می گیرند، توان به دست گرفتن نبض جامعه و هدایت و رهبری آن را دارند. امام با آگاهی از این واقعیت، اشاره های فراوانی به موضوع بحث دارد. می توان از مجموع آنچه آمد، نتیجه گرفت که از دیدگاه بنیان گزار فقید جمهوری اسلامی، حاکمان با روش حکومت داری خود و عالمان با منش فرهنگ سازی خود و سکوت یا عدم سکوت در برابر انحرافات، نقش زیادی در تعالی و یا انحطاط جامعه دارند. در پایان می توان به برخی از آثار علمی و کاربردی مترتب بر این تحقیق اشاره کرد. مهم ترین اثر علمی این تحقیق، تطبیق تئوری «گروه مرجع» بر یک مسأله سیاسی و اجتماعی است. اثر دیگر آن، بررسی کارکردهای گروه های ذی نفوذ در فراز و فرود جوامع است. این تحقیق کوشیده است تا نقش نخبگان و سرمایه های اجتماعی یک جامعه در تعالی و یا انحطاط آن را ارزیابی کرده میزان نفوذ این گروه ها را تحلیل و بررسی کند. این تحقیق با کمک گرفتن از دو علم روان شناسی اجتماعی و علوم سیاسی، به دنبال حل یک مسأله بزرگ اجتماعی بوده است.

یادداشت ها

۱. بلعم باعورا از نوادگان حضرت لوط بود که عالمی مستجاب الدعوه به شمار می آمد، ولی هنگامی که خواست به دعوت پادشاه ستم گر علیه پیامبر زمان خود دعا کند، خداوند تمامی مقامات را از او گرفت (سیدهاشم رسولی محلاتی، تاریخ انبیاء (قصص قرآن از آدم تا خاتم)، ص ۴۸۵-۴۸۳).
۲. «وَإِذْ يَقُولُ لَوْلَا يُنَهَاكُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّخْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» چرا نباید علمای دینی و احبار از گفتار گناه کارانه آنان [بپهود] و حرام خواری آنان جلوگیری کنند؟ راستی آنچه انجام داده و به وجود آورده اید چه بد بوده است.
۳. بال ها.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن زکریا، ابی الحسن احمد بن فارس، ترتیب مقایس اللغة، ترتیب و تنقیح: سعیدرضا علی عسگری و حیدر مسجدی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷.
۳. اسدآبادی، سیدجمال‌الدین، العروة الوثقی، ترجمه زین‌العابدین کاظمی خلخالی، تهران: انتشارات حجر، بی‌تا.
۴. امام خمینی، سیدروح‌الله، آداب الصلوة، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ج ۳، ۱۳۷۲.
۵. امام خمینی، سیدروح‌الله، البیع، قم: اسماعیلیان، بی‌تا(الف).
۶. امام خمینی، سیدروح‌الله، الرسائل، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ج ۳، ۱۳۶۸.
۷. امام خمینی، سیدروح‌الله، مکاسب المحرمة، ج ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۴(ب).
۸. امام خمینی، سیدروح‌الله، تحریر الوسيلة، ج ۱ و ۲، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، بی‌تا(ب).
۹. امام خمینی، سیدروح‌الله، دانشگاه و دانشگاهیان از دیدگاه امام خمینی، تبیان، دفتر چهاردهم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ج ۲، ۱۳۷۷.
۱۰. امام خمینی، سیدروح‌الله، روحانیت و حوزه‌های علمیه از دیدگاه امام خمینی، تبیان، دفتر دهم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ج ۲، ۱۳۷۴(الف).
۱۱. امام خمینی، سیدروح‌الله، صحیفه امام (بیانات، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، احکام، اجازات شرعی و نامه‌ها)، ج ۱، ۲، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰ و ۲۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۸.
۱۲. امام خمینی، سیدروح‌الله، کشف الاسرار، بی‌جا: انتشارات محمد، بی‌تا(ج).
۱۳. امام خمینی، سیدروح‌الله، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۷۳.
۱۴. حیدری، سیدلیث، تمدن غربی، تمدن اسلامی و غرب‌گرایی، ترجمه سیدفضل‌الله حسینی، تهران: انتشارات شلاک، ۱۳۸۲.
۱۵. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا، ج ۸، تهران: دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
۱۶. رسولی محلاتی، سیدهاشم، تاریخ انبیاء (قصص قرآن از آدم تا خاتم)، قم: بوستان کتاب، چ ۱۲ (اول این ناشر)، ۱۳۸۲.

۱۷. رکن‌الدینی، سیدحسین، **علل انحطاط و سقوط جوامع از دیدگاه قرآن**، قم: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۳.
۱۸. روشه، گی، **تغییرات اجتماعی**، ترجمه منصور وثوقی، تهران: خوارزمی، ۱۳۴۹.
۱۹. زیدان، جرجی، **تاریخ تمدن اسلام**، ترجمه علی جواهرکلام، ج ۴، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۳.
۲۰. صدیق سروستانی، رحمت‌الله و هاشمی، سیدضیاء، «گروه‌های مرجع در جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی با تأکید بر نظریه‌های مرتن و فستینگر»، **دوفصلنامه پژوهشی نامه علوم اجتماعی**، ش ۲۰، پاییز و زمستان ۱۳۸۱.
۲۱. عمید، حسن، **فرهنگ عمید**، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۳۷.
۲۲. مجلسی، محمدباقر، **بحارالانوار**، ج ۱۰۲، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲.
۲۳. معین، محمد، **فرهنگ معین**، ج ۱، تهران: امیرکبیر، ج ۲، ۱۳۶۰.
۲۴. میرسندهی، سیدمحسن و احمدزاده، سیدمصطفی، «درآمدی بر مصادیق و شاخص‌های گروه‌های مرجع در قرآن کریم»، **فصلنامه پژوهشی مطالعات اسلامی: قرآن و حدیث**، ش ۹۲، مرداد ۱۳۹۶.
۲۵. هلاکویی، فرهنگ، **جامعه امروز (مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی)**، تهران: بی‌نا، ۱۳۵۶.
۲۶. وثوقی، منصور و نیک‌خلق، علی‌اکبر، **مبانی جامعه‌شناسی**، تهران: خردمند، ۱۳۷۰.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی